

بررسی استعاره مفهومی "نور" در قرآن کریم با رویکرد شناختی

مرتضی براتی^۱

چکیده

بحث استعاره در باور شناختگرایان محدود به لفظ و زبان نیست. در این نظرگاه و بر خلاف دیدگاه سنتی، استعاره موضوعی مفهومی است که در سطح اندیشه ایجاد می‌شود. با رویکرد شناختی به استعاره و به ویژه به استعاره‌های متن مقدس قرآن که ظرفیت معنایی شگرفی دارد می‌توان از آن بهره‌ی بیشتری ببریم. در این نوشته با تکیه بر نظریه‌ی شناختی، استعاره «هدایت نور است» و خوشه‌های آن یعنی؛ قرآن، پیامبر، اسلام، علم و ... در قرآن کریم بررسی می‌شود. از رهگذر بررسی این استعاره در قرآن کریم درمی‌یابیم هدایت که سرمنزل و مقصد فرجامین آن خداوند متعال است کلان استعاره مفهومی است و از آن به‌عنوان نور یاد می‌شود و هر چیزی که انسان را به سمت این مسیر بکشانند نیز نور است و به‌عنوان خوشه‌های این استعاره محسوب می‌شود و هر آنچه انسان را از طی این طریق بازدارد، در مقابل نور قرا می‌گیرد و تاریکی و ظلمت است.

کلیدواژه‌ها: استعاره، لفظ، مفهوم، دیدگاه شناختی، نور، قرآن کریم

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز.

تاریخ وصول: ۹۴/۱۱/۰۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۳/۱۵

درآمد

استعاره به‌عنوان یک صنعت و یک ساختار زبانی از دیرباز تاکنون در متون ادبی و فلسفی مطرح بوده است. ارسطو در فن خطابه می‌گوید: «آنچه در بیشتر عبارات‌های بلاغی انگیزهٔ مسرت است، منشأ آن استعاره است و مقداری ابهام و پیچیدگی که مخاطب بعداً آن را درمی‌یابد.» (ارسطو، ۱۳۷۱: ۱۱۱) استعاره در علم بیان، به کار بردن واژه‌ای به‌جای واژه دیگر است که بین آن‌ها شباهتی وجود داشته باشد و نخستین بار ارسطو در اثر ماندگارش فن شعر (Poetics) به آن می‌پردازد. ارسطو استعاره را نشانهٔ بلوغ و مهارت زبان می‌دانست، اما او همچنین آن را صنعتی آرایشی می‌پنداشت که برای شعر مناسب اما برای فلسفه یا آثار علمی ابهام‌آور بود به اعتقاد ارسطو: «تشبیه و ساخت تشبیهی با شعر عجیب است و استعاره بیشتر برای کلام نثر مناسب است. در فن سخنوری نیز همانند فن شعر، ملاک کاربرد استعاره، برگشت‌پذیری تصویر در مفهوم قیاس، تلقی می‌شود. پدید آمدن استعارهٔ مطلوب، هنری خردمندانه است و نبوغ می‌طلبد.» (بورشه، ۱۳۸۹: ۲۹۱). نظریه‌پردازان سنتی، استعاره را عدم استفاده از واژه‌ها در حالت عادی آن در زبان روزمره می‌دانستند. در نظریهٔ سنتی، استعاره موضوعی زبانی محسوب می‌شد نه موضوع مربوط به ذهن و اندیشه. ارکان این نظریه عبارت‌اند از:

۱ - استعاره به واژه مربوط است و به سطح اندیشه راه ندارد. استعاره زمانی ایجاد می‌شود که یک واژه درباره مدلول متعارفش به کار نرود.

۲ - زبان استعاره، بخشی از زبان قراردادی متعارف نیست؛ بلکه زبانی جدید است که در شعر و عبارات‌های فصیح و بلیغ برای اقناع مخاطب و در کشفیات علمی به کار می‌رود.

۳ - زبان استعاری، زبان انحرافی است؛ یعنی در استعاره، واژه‌ها در معنای متعارف خود به کار نمی‌روند.

۴ - عبارات‌های استعاری قراردادی در زبان معمولی روزمره، «استعاره‌های مرده» (Dead metaphors) هستند.

۵ - استعاره‌ها شباهت‌ها را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، وجوه شباهت از پیش موجود میان مدلولات معمولی واژه‌ها و مدلولات استعاری آن‌ها را نشان می‌دهند (Lakoff and Johnson, 1999: 119)

پیشینه پژوهش

از جمله پژوهش‌هایی که در باب استعاره‌های مفهومی در قرآن انجام شده است می‌توان به این موارد اشاره کرد. محمد شکر عبدالمعین بنها (۲۰۰۶) مقاله مفهومی استعاری «زندگی، سفر است» در قرآن: تحلیلی شناختی - معنایی را نوشته است. علیرضا قائمی نیا (۱۳۸۸) نقش استعاره‌های مفهومی در معرفت دینی را بررسی کرده است. حسین هوشنگی محمود سیفی پرگو (۱۳۸۸) به بررسی استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی پرداختند.

دیدگاه شناختی استعاره

از سال ۱۸۹۷ وقتی معنی‌شناسی زبانی، از سوی م. برآل در کتاب مقاله‌ای در معنی‌شناسی مطرح شد، استعاره به منزله‌ی مسئله‌ای زبانی مورد توجه قرار گرفت و از سال‌های پایانی دهه ۱۹۵۰ بحث درباره مطالعات زبان‌شناسی آن گسترده‌تر می‌شود. استعاره، نه فقط مخصوص ادبیات است؛ بلکه به زبان نیز مربوط می‌شود و چون ادبیات با زبان آمیخته، توسط پژوهشگران کاربرد مشهودتری یافته است. «رویکرد کلی مطالعه زبان که امروزه تحت عنوان زبان‌شناسی شناختی مطرح می‌شود، به عنوان جزء لاینفک جنبشی گسترده‌تر به طور کلی برای دستیابی به شرحی رضایت‌بخش از طبیعت شناخت انسان و به طور خاص به معنای زبانی شکل گرفت. جنبشی که در آن گروه قابل توجهی از دانشمندان علوم شناختی (زبان‌شناسان، روان‌شناسان، مردم‌شناسان، فیلسوفان، دانشمندان علوم رایانه‌ای و حتی منتقدان ادبی) از نیمه‌های دهه هفتاد ابتدا در ایالات متحده و اندکی بعد در اروپا و به طور محدودتر در دیگر نقاط جهان درگیر بوده‌اند. جنبه زبانی این تلاش گسترده، زبان‌شناسی شناختی نام دارد.» (ساسانی، ۱۳۹۰: ۶)

از دهه ۱۹۵۰ در حوزه زبان‌شناسی، نوام چامسکی، نظریه‌هایی را در مورد نحو و ساخت‌های نحوی ارائه کرد که در آن‌ها معنا و بررسی آن جایی نداشت. ولی در این میان

عده‌ای، مانند لیکاف و جانسون که در ابتدای راه دستور گشتار زایشی با چامسکی همراه بودند، نظریه‌های چامسکی را در توجیه اموری چون استعاره و درک آن ناکارآمد دانستند. آن‌ها معتقد بودند که بدون در نظر گرفتن رابطه بین معنا‌های واژگانی و همچنین چگونگی فهم و درک انسان از جهان تقریباً غیرممکن است که بتوان به مطالعه چستی استعاره پرداخت. لیکاف و جانسون را بنیان‌گذاران زبان‌شناسی شناختی می‌دانند. آن‌ها بر این باورند که استعاره به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه برخی از جنبه‌های تجربه زندگی انسان به سایر تجربه‌ها مربوط می‌شوند. آن‌ها شواهدی ارائه می‌دهند که منعکس‌کننده جهات اصلی ادراک، تفکر و احتمالاً سازمان عصبی انسان است. اصطلاح استعاره در زبان‌شناسی شناختی به کاربردهای استعاری گویندگان و قراردادهای زبانی اشاره ندارد، بلکه به معنای الگوی تداعی مفهومی است. در زبان‌شناسی شناختی، استعاره را «فهم یک حوزه مفهومی برحسب حوزه مفهومی دیگر» تعریف می‌کنند؛ مثل استفاده از تجربه زندگی یک شخص برای فهمیدن تجربه شخصی متفاوت. یک حوزه مفهومی می‌تواند هر سازمان منطقی از تجربه انسانی باشد. «سرشت استعاره، درک تجربه چیزی در چارچوب چیز دیگر است» (Lakoff and Johnson, 2003: 244) این ایده و بررسی جزئی فرایندهای اصولی و اساسی آن، در آغاز به‌طور گسترده به‌وسیله جرج لیکاف و مارک جانسون در کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم* آمده است. در سنت علمی غرب به استعاره به‌عنوان یک سازه‌ی کاملاً زبانی نگریسته‌اند. نکته اصلی اثر لیکاف استدلالی است که مدعی است استعاره‌ها در اصل سازه‌ای مفهومی‌اند و درواقع محور تحول تفکر می‌باشند. تفکر غیراستعاری برای لیکاف تنها زمانی امکان‌پذیر است که ما درباره یک واقعیت کاملاً فیزیکی سخن می‌گوییم. به باور لیکاف، استعاره مسئله‌ای صرفاً زبانی نیست. فرایند تفکر بشری به‌صورت گسترده‌ای استعاری است. نظام مفاهیم بشری به‌گونه‌ای استعاری ساختاربندی و تعریف می‌شود. از آنجایی‌که عبارات استعاری در زبان به طریقی نظام‌مند درهم‌تنیده با مفاهیم استعاری هستند، می‌توان از عبارات استعاری زبان برای مطالعه ماهیت مفاهیم استعاری استفاده کرد و به فهمی از ماهیت استعاری تفکر و کنش‌ها پی برد؛ بنابراین استعاره ابزاری مناسب برای شناسایی نظام شناختی انسان است. از نظر لیکاف هر چه درجه انتزاعی سازی بیشتر باشد، لایه‌های بیشتری از استعاره برای بیان آن موردنیاز است. افراد

به علل متفاوتی متوجه این استعاره‌ها نمی‌شوند. یکی از دلایل این است که برخی استعاره‌ها می‌میرند و ما نمی‌توانیم اصل آن‌ها را شناسایی کنیم لیکاف و جانسون بر این باورند که اگر چیزی در مرکز علم شناختی باشد، ذات و طبیعت نظام مفهومی بشر است. آن‌ها دریافته‌اند که این نظام به‌طور بنیادی ویژگی استعاری دارد؛ یعنی شامل مفاهیم استعاری و غیراستعاری است و ساختار استعاری گستره وسیع و پیچیده‌ای دارد. مفاهیم غیراستعاری به‌طور مستقیم از تجارب ما ایجاد می‌شوند و در مؤلفه‌های خودشان تعریف می‌شوند.

مفاهیم غیراستعاری شامل: جهات فضایی (بالا - پایین، درون - بیرون، دور - نزدیک، جلو - عقب)، مفاهیم هستی‌شناسی برآمده از تجارب طبیعی (موجودیت، ماده، ظرف، شخص) تجربه یا فعالیت‌های ساختاری (خوردن، حرکت، انتقال اشیاء از مکانی به مکان دیگر و ...)

مفاهیم استعاری صرفاً در مؤلفه‌ها و دلالت‌های خود فهمیده نمی‌شوند؛ بلکه در مؤلفه‌های مفاهیم دیگر شکل می‌یابند و فهمیده می‌شوند. این امر شامل مفهوم‌سازی یک موضوع یا تجربه بر اساس مؤلفه‌های موضوع و تجربه دیگر است.

لیکاف و جانسون با رد این دیدگاه که زبان استعاری، زبانی انحرافی و ثانوی است، کل نظام مفهومی بشر را مبتنی بر استعاره می‌دانند «از دیدگاه بیشتر مردم، استعاره ابزار تخیل شاعرانه و صنعتی بلاغی است؛ یعنی موضوعی که نه به کارکرد معمولی زبان، بلکه به کارکرد غیرمعمول زبان مربوط می‌شود. به‌علاوه، استعاره عموماً ویژگی مختص زبان تلقی می‌گردد؛ موضوعی که سروکارش نه با اندیشه یا عمل، بلکه با واژگان است. به همین دلیل بیشتر افراد گمان می‌کنند که بدون استفاده از استعاره با هیچ مشکلی مواجه نخواهند شد. برعکس، ما به این نتیجه رسیده‌ایم که استعاره سرتاسر زندگی روزمره را، نه فقط در سطح زبان، بلکه در حوزه اندیشه و عمل نیز در بر گرفته است. نظام مفهومی روزمره ما، که بر اساس آن فکر و عمل می‌کنیم، ماهیتی اساساً مبتنی بر استعاره دارد.» (Lakoff, 2003:64)

اصل مفهومی بودن استعاره (conceptuality principle)

این اصل به معنای درک یک حوزه مفهومی بر اساس حوزه مفهومی دیگر است. «این با فهم یک مفهوم یا پدیده انتزاعی بر اساس یک شیء یا پدیده دیگر متفاوت است، چنان‌که حوزه مفهومی غذا با خود غذا و حوزه مفهومی اندیشه نیز با صرف واژه «اندیشه» متفاوت است؛ حوزه مفهومی غذا، علاوه بر غذا، شامل خامی و پختگی، جویدن و قورت دادن، خوردن، استفراغ کردن و بالا آوردن و موارد بسیاری از این قبیل است. همچنین حوزه مفهومی اندیشه نیز علاوه بر اندیشه، شامل فکر، شنیدن حرف، کتاب، پراکنده‌گویی و مانند آن می‌شود.» (هوشنگی، ۱۳۸۱). استعاره‌های مفهومی در زبان روزمره ما دیده می‌شوند. این استعاره‌ها نه فقط ارتباط ما؛ بلکه روشی را که با آن فکر و عمل می‌کنیم نیز شکل می‌دهند. در اثر لیکاف و جانسون (استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم) درمی‌یابیم که چگونه زبان روزمره سرشار از استعاره‌هایی است که اغلب به آن‌ها توجه نمی‌کنیم. برای درک این ایده که چگونه بیانات استعاری در زبان روزمره به ما نسبت به طبیعت استعاری مفاهیمی که ساختار فعالیت‌های روزانه ما را شکل می‌دهند، بینش می‌دهند، مفهوم استعاری عبارت «زمان پول است» را از کتاب «استعاره مفهومی در زبان روزمره» اثر جرج لیکاف و مارک جانسون نقل می‌کنیم.

زمان پول است. // وقت مرا تلف کردید. // این وسیله زمان شما را ذخیره می‌کند. // برای شما وقت ندارم. // این روزها را چگونه سپری می‌کنی؟ // پنجر شدن لاستیک یک ساعت زمان از من گرفت. // زمان زیادی برای او هزینه کردم. // زمان شما تمام شده است. // وقت خود را بودجه‌بندی کنید. // زمانی را برای پینگ‌پنگ کنار بگذار. // وقتی بیمار شدم زمان زیادی هدر دادم (Lakoff, 1980:98).

وقت در بیشتر فرهنگ‌ها متاعی گران‌بها و منبعی محدود است که از آن برای رسیدن به اهدافمان استفاده می‌کنیم. وقت در موارد بسیاری پول است. از جمله در پیغام‌گیر تلفن، اجرت و حقوق ساعتی، نرخ اقامت در هتل، بودجه سالیانه و ادای دین به جامعه (با زندان کشیدن). ذهنیتی که ما از وقت داریم، نظیر این است که شیوه اعمال ما به گونه‌ای است که گویی وقت، منبعی محدود و یا حتی پول است و همچون کالایی گران‌بها است. از این رو

وقت را طوری می‌فهمیم و تجربه می‌کنیم که می‌توانیم آن را پردازیم، هدر دهیم، برای مقصودی منظور کنیم، خردمندانه یا نابخردانه صرف کنیم، برای منظوری خاص کنار بگذاریم و یا بر باد دهیم.

دو نقش عمده برای حوزه‌های مفهومی قرار گرفته شده در استعاره‌های مفهومی وجود دارد: ۱- حوزه مبدأ (source domain): حوزه مفهومی که نمودار بیانات استعاری است. ۲- حوزه مقصد (target domain): حوزه مفهومی که ما سعی در درک آن داریم. برای نمونه در جمله عشق، سفر/است، سفر، حوزه مبدأ و عشق، حوزه مقصد است. استعاره‌های مفهومی معمولاً یک مفهوم انتزاعی‌تر را به‌عنوان مقصد و مفهوم ملموس‌تر یا عینی‌تر را به‌عنوان مبدأ بکار می‌گیرند. لیکاف و جانسون برای بیان ارتباط بین حوزه ی مبدأ و حوزه ی مقصد از اصلاح «نگاشت» (Mapping) استفاده می‌کنند. نگاشت، دستگاه منظمی از ارتباطاتی است که بین عناصر و اجزای سازنده حوزه مبدأ و مقصد وجود دارد. ارسطو استعاره را «نقل اسم چیزی بر چیز دیگر» می‌داند، اما لیکاف و جانسون آن را «نگاشت بین قلمروهای مفهومی» می‌دانند. بسیاری از اجزای مفاهیم هدف و مقصدی از حوزه‌های مبدأ ایجاد می‌شوند و از پیش وجود ندارند. «درک یک استعاره مفهومی، درک دستگاه نگاشت‌هایی است که برای یک جفت مبدأ - مقصد به کار می‌روند... چنین ایده‌ای از نگاشت بین مبدأ و مقصد برای بیان منطق قیاسی و استنتاجی استفاده می‌شود.» (Kövecses, 2010:118)

راز ماندگاری و پویایی زبان در استعاری بودن آن نهفته است و هرچه زبان ما استعاری‌تر باشد، درک ما از هستی، درست‌تر و ارتباط ما با آن بسیار بیشتر خواهد بود. «زبان در اصل و آغاز استعاری است. با خشک شدن و مفهومی شدن استعاره است که زبان رسمی به وجود می‌آید. زبان بی استعاره، زبان مفهومی و خشک و ناقص است.» (داوری اردکانی، ۱۳۹۱: ۱۳). لیکاف و جانسون، استعاره را از سطح واژه فراتر می‌برند و آن را از قیدوبند زبان صرف آزاد می‌کنند. «مهم‌ترین چیزی که مدعی آن هستیم این است که استعاره، تنها، مسئله زبان به معنای صرف واژگان نیست. بلکه برعکس، ما باید نشان دهیم که فرایندهای اندیشه انسان عمدتاً مبتنی بر استعاره‌اند.» (lakoff, 2003:117) برای مثال در استعاره مفهومی عشق سفر/است، آنچه این بیان را استعاری می‌کند واژه یا عبارت

خاصی نیست، بلکه انگاره هستی‌شناسی حوزه مفهومی از حوزه مبدأ یعنی سفر به حوزه مقصد یعنی عشق است؛ بنابراین استعاره موضوع اندیشه و تفکر بشری است. بسیاری از جنبه‌های تجارب ما به‌طور آشکار قابل ترسیم به‌صورت اصطلاحات عینی نیستند این‌ها عمدتاً عواطف بشری، مفاهیم انتزاعی و فعالیت‌های ذهنی هستند. انسان برای درک این امور آن‌ها در قالب مکان می‌آورد تا بتواند آن‌ها را عینی سازد و برای خود تجسم پذیر کند. «انسان در عالم طبیعت به دنیا می‌آید و در آن رشد و تکامل می‌یابد؛ بنابراین همه‌چیز را در حیطه و قلمرو مکان درک می‌کند؛ اما این مطلب به معنای این نیست که او نمی‌تواند اشیاء غیر مکانی را بفهمد، بلکه منظور این است که تنها الگویی که انسان با آن آشنایی دارد و تجربه‌هایش بر اساس آن شکل گرفته است، الگویی است که بر روابط مکانی استوار است. در نتیجه، او از راه گسترش و توسعه این الگو می‌تواند اشیاء و امور غیر مکانی را درک کند» (Lee, 2001: 18).

اصل یک‌سویی (principle of unidirectionality) و ضرورت (necessity)
(principle

درک و شناخت انسان از امور ملموس و عینی اغلب حسی، مستقیم و بی‌واسطه است؛ اما در امور انتزاعی و مجردات از مفاهیم محسوس برای درک آن‌ها استفاده می‌کنیم. استعاره از دید زبان‌شناسی شناختی، ابزار درک مفاهیم انتزاعی است. در استعاره مفهومی، امور انتزاعی بر اساس امور عینی و ملموس دریافت می‌شوند و عکس آن ممکن نیست به این اصل در زبان‌شناسی شناختی، اصل یک‌سویی انگاره‌های استعاری گویند. اصل ضرورت به این معناست که؛ بدون کمک حوزه مبدأ و امور ملموس نمی‌توانیم از حوزه مقصد و امور انتزاعی درک صحیحی داشته باشیم. به باور شناخت‌گرایان استعاره تنها در بلاغت و خاص ادبیات نیست: «ظهور و توسعه تمدن‌ها، پیشرفت تدریجی استعاره‌ها است.» (Doctorow, 1977:243) انسان بدون استعاره توانایی اندیشیدن و فهم هستی را نخواهد داشت. استعاره‌ها مشکل‌گشای معضلات بشری‌اند. «اگر در عصر حاضر با بحران‌های ریشه‌ای روبرو هستیم، تغییر نوع استعاره‌ها می‌تواند امکانات جدیدی را به روی بشر بگشاید» (Winter, 1981:127).

استعاره مفهومی در قرآن

استعاره از مهم‌ترین موضوعات علوم شناختی به شمار می‌رود. دانشمندان علوم شناختی بر این باورند که بدون شناخت ذهن بشر، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... نخواهیم داشت. علوم شناختی به سرعت در حوزه‌های مختلف علوم انسانی در حال رشد هستند. استعاره، دیگر خاص ادبیات، شعر و یا هنر نیست؛ بلکه زبان ما زبان استعاره است، در واقع ما بی‌استعاره زبان نداریم. اگر استعاره نباشد زبان روزمره و تفهیم و تفاهم نیز وجود نخواهد داشت. زبان استعاری این ویژگی را دارد که محدودیت معنا را می‌شکند به همین دلیل در شعر و فلسفه و به‌ویژه در متون دینی و عرفانی، معنا محدود نمی‌شود بلکه با خواندن این‌گونه آثار، هر بار معانی تازه‌ای را درمی‌یابیم. زبان این آثار، استعاری است و معانی در حصار الفاظ زندانی نشده‌اند. اگر زبان این آثار استعاری نبود، با یک‌بار خواندن، تکلیف همه متون روشن می‌شد و اثری از محدوده زمانی خود فراتر نمی‌رفت. وقتی معانی در الفاظ حبس می‌شوند، بین معانی و مفاهیم مانعی ایجاد می‌شود که تفکر مشکل و دیالوگ غیرممکن می‌شود. بحث از استعاره در علوم اسلامی سابقه دیرینه دارد و در تحلیل شناختی ادعا این است که استعاره به ذات زبان مربوط نمی‌شود بلکه با ذات تفکر بشر در ارتباط است. استعاره وقتی می‌خواهد مفاهیم جدید را بفهمد، به سراغ مفاهیمی می‌رود که از تجربه گرفته و از این فضای مادی به فضای مجرد و یا انتزاعی منتقل می‌شود. استعاره اساسی‌ترین بعد تفکر بشر است بنابراین اگر ما از منظر استعاره مفهومی و شناختی به قرآن و تفکر اسلامی بنگریم، در این صورت استعاره یک فعالیت بنیادی شناختی خواهد بود و محدود به الفاظ نخواهد ماند. به باور نظریه‌پردازان شناختی، استعاره در اندیشه اتفاق می‌افتد و هر قدر اندیشه مجرد یا انتزاعی‌تر شود، استعاری‌تر می‌شود و بدون استعاره نمی‌توانیم بیندیشیم یا زندگی کنیم. در واقع تفکر انسان استعاری است بدون آن تفکری در کار نخواهد بود. استعاره یک فرآیند ذهنی است و انتقال از یک دستگاه مفهومی به دستگاه مفهومی دیگر است و در واقع استعاره مفهومی در تفکر رخ می‌دهد. نقش استعاره در علوم شناختی و تفکر دینی انکارناپذیر است. تحلیل شناختی و مفهومی از استعاره‌ها در درک استعاره‌های قرآن بسیار سودمند هستند.

از آنجایی که راه رسیدن به جهان‌بینی اسلامی، توجه به زبان و بیانات قرآن است بنابراین نقش استعاره‌های مفهومی در قرآن اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. مراد از استعاری بودن زبان قرآن این است که:

۱ - زبان قرآن به‌گونه‌ای است که مکانیسم فراتر رفتن از معانی حسی به معانی مجرد را نشان می‌دهد. قرآن با استفاده از زمینه‌های حسی و مادی، زمینه‌های مجرد و معنوی را نشان می‌دهد.

۲ - استعاری بودن زبان قرآن را باید به معنای شناختی فهمید، نه ادبی. مقصود این نیست که همه آیات از استعاره‌های زبانی تشکیل شده‌اند. قرآن برای بیان جهان‌بینی موردنظرش میان فضاهای گوناگون، ارتباط معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی برقرار می‌کند.

۳ - شباهت‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی که قرآن میان فضاهای مختلف مورد تأکید قرار می‌دهد، در فهم آیات تأثیر می‌گذارند و به‌طورکلی، فضایی استعاری برای فهم قرآن به وجود می‌آورند.

۴ - استعاری بودن زبان قرآن، بدین معنا، حاصل استعاری بودن ساختار این متن آسمانی است و ساختار استعاری مفهومی آن، زبان استعاری‌اش را می‌آفریند (قائمی‌نیا، ۱۳۸۱: ۶۳).

نور در قرآن کریم

هر چیزی که در ذات و هستی خود، ظاهر و روشن باشد و هم مظهر و روشن‌کننده غیر خود باشد، نور است. این مفهوم مصادیق گوناگونی دارد که در شدت و ضعف مفهوم متفاوت‌اند؛ مثلاً می‌توان بر خورشید، اطلاق نور کرد و بر یک شمع روشن نیز می‌توان اطلاق نور کرد؛ زیرا هم خورشید و هم شمع، در ذات و گوهر خود ظاهر و روشن بوده و هم روشن‌کننده غیر خود می‌باشند؛ ولی روشنی و روشنگری خورشید و شمع شدت و ضعف دارند و روشنایی خورشید قابل‌مقایسه با روشنی شمع نیست؛ بنابراین هر چه که در ذات خود، ظاهر و روشن و مظهر غیر باشد نور است حتی اگر روشن‌گر یک مجهول، سؤال، راه معنوی و باز نمودن یک حقیقت باشد نور است و بر آن نور اطلاق می‌شود. به

همین دلیل وقتی می‌گوییم: قرآن نور است. منظور این است که قرآن هم در ذات خود ظاهر است و هم در پرتو آن می‌توان بسیاری از راه‌ها را شناخت و مجهولات را کشف کرد، چراکه هم روشن است و هم روشن‌گر. بنابراین، واژه «نور»، نه تنها بر امور حسی و چیزی که دارای فوتون‌های خاصی است و در علم فیزیک از کم و کیف آن بحث می‌شود، اطلاق می‌گردد، بلکه تنها بیان مصداق است. مفسران در مورد مفهوم نور بسیار سخن گفته‌اند اما اگر این تعبیر را به‌عنوان استعاره مفهومی بگیریم، چارچوبی برای تفکر ارائه می‌دهد؛ یعنی مثال نور از یک تجربه حسی بدنی است که به کمک آن رابطه عالم با خدا و انسان و هدایت و ظلمات را نشان می‌دهد. هدایت نور است خدا هم نور است پس هر چه به سمت خدا حرکت کند نور و هرچه به سمت خدا نرود و به طرف غیر خدا حرکت کند، مقابل نور، یعنی تاریکی و ظلمت است.

نمونه‌های زیر خوشه‌هایی از استعاره ی «نور» در قرآن کریم است.

۱. «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (بقره: ۱۷).

خدا اسلام را از آنها می‌گیرد. (ترجمه، ج ۱، ص ۱۲). نور پیامبر را از آنان می‌گیرد. (عروسی حویزی، ج ۱، ص ۳۶)

آنها را از توفیق بازمی‌دارد. (ابن عربی، ج ۱، ص ۹۱)

۲. «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (توبه: ۳۲).

۳. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (صف: ۱)

«نور خدا یعنی قرآن و اسلام و از جیبائی نقل شده که نور خدا یعنی دلالت و برهان.» (مترجمان، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۱۷۳).

علامه طباطبایی در المیزان نیز بایبان دیدگاه زمخشری که معنای خاموش کردن نور را باطل کردن نبوت خاتم‌الانبیاء می‌داند، منظور از نور در این آیه را «نور اسلام» معرفی می‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۴۵).

«نور خدا یعنی دلایلی که وحدانیت خدا را اثبات می‌کنند و تقدس او از فرزند داشتن یا قرآن یا نبوت حضرت محمد (ص)^(۳)» (بیضاوی، ج ۳، ص ۱۷۹). منظور پیامراند که مظهر نور خدایند و قانون اسلام، است. (اصفهان‌ی، ج ۱۲، ص ۲۷۸).

در تفسیر مجمع‌البیان به نقل از تفسیر برهان روایتی به اسنادش از حضرت موسی بن جعفر^(ع) نقل نموده است مبنی بر اینکه درباره آیه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» از ایشان سؤال شد و حضرت فرموده‌اند: «می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین را با دهانشان انکار کنند» آنگاه حضرت در معنای این فقره از آیه «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» فرمودند «خدا تمام‌کننده امامت است و امامت آن نوری است که می‌فرماید: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا، ایمان آورند به خدا و پیامبر و نوری را که ما آن را نازل کردیم و آن نور امام است.» (مترجمان، ج ۲۴، ص ۴۰۲)

۴. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمَشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نَوْراً عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور: ۳۵).

این استعاره از چند جهت بنیادی‌ترین استعاره قرآنی است:

الف. با کلیدی‌ترین مفهوم قرآنی، یعنی «الله» ارتباط دارد.

ب. در ساختار درونی قرآن نقش زیادی دارد و بسیاری از آیات با آن ارتباط دارند.

ج. تأثیر زیادی در جهان‌بینی اسلامی و فهم عالم داشته است.

د. در فهم آیات قرآن و مفاهیم قرآنی تأثیر داشته است و بسیاری از مفاهیم قرآنی را دسته‌بندی می‌کند (قائمی‌نیا، ۱۳۸۱). «این آیه استعاره است و نزد بعضی از عالمان منظور از آن چنین است که خداوند با برهان‌های محکم، هدایتگر اهل آسمان‌ها و زمین است همان‌گونه که نورهای ثاقب و شهاب‌های درخشان باعث هدایت می‌شوند.» (سید رضی ۱۴۰۷: ۱۳۹).

«خدا به وسیله خورشید و ماه و ستارگان آسمان‌ها و زمین را روشن می‌کند و یا اینکه خداوند زینت‌بخش آسمان‌ها به وسیله فرشتگان و زینت‌بخش زمین به وسیله پیامبران و علماء است.» (مترجمان، ج ۱۷، ص ۱۳۱ و طوسی، ج ۷، ص ۴۳۶).

و این منور کردن یا توسط ملائکه در آسمان و پیامبران در زمین، یا شمس و قمر و ستارگان، یا آسمان توسط شمس و قمر و ستارگان و زمین توسط پیامبران و علما (فخر رازی، ج ۲۳، ص ۳۱۰).

۵. «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (زمر: ۲۲).

نور یعنی دلالت و هدایتی و یا قرآن است. (مترجمان، ج ۲۱، ص ۱۶۷).
منظور از نور معرفت و هدایت به سوی حق است. (فخر رازی، ج ۲۶، ص ۴۴۱ و نیز بیضاوی، ج ۵، ص ۴۰).

مقصود از نور، نور معرفت و اسلام است (صفهانی، ج ۱۱، ص ۱۹۸).
۶. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (مائده: ۱۵).

مقصود از نور، اسلام است. (فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۲۷).
نور، قرآن است که به وسیله آن حق از باطل جدا می‌شود. (مترجمان، همان، ج ۶، ص ۲۵۴ و طوسی، ج ۳، ص ۴۷۵ و طباطبائی، ج ۵، صص ۳۹۸ و ۳۹۹ و فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۲۷ و بیضاوی؛ ج ۲، ص ۱۲۰).

۷. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء: ۱۷۴).
منظور از نور چیزی جز قرآن نمی‌تواند باشد. (طباطبائی، ج ۵، ص ۲۴۸).

مقصود از نور در تفسیر نورالثقلین به نقل از مجمع‌البیان، تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر عیاشی، علی (ع) بیان شده است. (عروسی حویزی، ج ۱، ص ۵۷۹)
این نور بنا بر روایتی از امام صادق (علیه‌السلام)، ولایت امام علی (ع) است. (صفهانی، ج ۴، ص ۲۴۵)

۸. «أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زِينٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام: ۱۲۲).

منظور قرآن یا ایمان است. (طباطبائی، ج ۷، ص ۴۶۷).

- مراد از نور، علم یا حکمت است (مترجمان، ج ۱، ص ۲۵۶).
- مقصود از نور ایصال نور وحی و تنزیل آن است. (فخر رازی، ج ۱۳، ص ۱۳۴).
- مراد از این نور، نوری است که از ایمانی که به مرتبه یقین رسیده، به وجود می‌آید. (اصفهانی، ج ۵، ص ۱۲۳).
- نور حجت‌ها و آیات‌اند که تمیز می‌دهند حق را از باطل و محق را از مبطل. (بیضاوی، ج ۲، ص ۱۸۰).
۹. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (حدید: ۲۸).
- نور یعنی رهبر و راهنما. (مترجمان، ج ۲۴، ص ۲۵۲).
- نور قرآن است و یا هدایت است. (طوسی، ج ۹، ص ۵۳۸ و صدر المتألهین، ج ۶، ص ۳۰۵).
۱۰. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۲۵۷).
- مقصود از نور در این آیه یا هدایت است (مترجمان، ج ۳، ص ۱۱۷ و طباطبائی، ج ۲، ص ۵۲۸ و اصفهانی، ج ۲، ص ۳۰۰ و بیضاوی، ج ۱، ص ۱۵۵)؛ و یا ایمان و طاعت هست (طوسی، ج ۲، ص ۳۱۵ و فخر رازی، ج ۷، ص ۱۸ و ملاصدرا، ج ۴، ص ۲۴۴).
- و در تفسیر نور الثقلین آمده است که مقصود از نور، آل محمد (علیهم السلام) هستند. (عروسی حویزی، ج ۱، ص ۲۶۵ و طباطبائی، ج ۲، ص ۵۳۰).
۱۱. «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده: ۱۶).
- نور در این آیه اسلام (بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۰) و یا نور امام علی (ع) و ائمه اطهار (ع) هستند. (عروسی حویزی، ج ۱، ص ۶۰۱).
۱۲. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» (انعام: ۱).
- «منظور از نور در آیه، روز است و یا بهشت.» (مترجمان، ج ۱، ص ۷).

«مقصود از نور، نور محسوسی است که با چشم دیده می‌شود و یا نور یعنی اسلام،

ایمان، نبوت و یقین است.» (فخر رازی، ج ۱۲، ص ۳۷۹).

۱۳. * الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * (اعراف/۱۵۷)

مراد از نور در آیه قرآن است. (طوسی، ج ۴، ص ۵۶۰ و فخر رازی، ج ۱۵، ص ۳۸۲ و

طباطبائی، ج ۱، ص ۳۶۷ و اصفهانی، ج ۵، ص ۳۰۳).

«مقصود از نور هدایت، بیان و رسالت و یا به معنای حق است.» (فخر رازی، ج ۱۵،

ص ۳۸۲).

«نور، علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) است.» (اصفهانی، ج ۵ ص ۳۰۳ و عروسی حویزی،

ج ۲، ص ۸۳).

۱۴. * قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * (رعد / ۱۶)

«مراد از نور در آیه هدایت، ایمان و علم است.» (مترجمان، ج ۱۳، ص ۴۰ و فخر

رازی، ج ۱۹، ص ۲۷).

«مقصود از نور ایمان به حق است.» (طباطبائی، ج ۱۱، ص ۴۴۴).

۱۵. * الرِّيبَانُ الَّذِي يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ أَتَّخَذَ لِلنَّاسِ حُرْمَةَ اللَّهِ حُرْمَةً لِنَفْسِهِ إِنَّهُ لَأَكْبَرُ الْأَعْيُنِ أَمْ لَهُ آلٌ لِيُتْرِكَ اللَّهُ وَالرَّسُولَ لِيَخْلَعُ بِمَا فِي صُلْبِهِ لَمْ يُؤْمَرْ بِالْقَدْحِ وَالْخَمْرِ وَالْمَيْمِ وَالْخَمْرُ وَالْمَيْمُ مِمَّا جَعَلْنَا حُرْمَةً لِنَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْحَرَامُ وَكَانَ الْأَبْرَارَ * (احزاب/۴۳)

العزیز الحمید * (ابراهیم/۱)

مفسرین گفته‌اند که مراد از نور در این آیه هدایت است. (طوسی، ج ۶، ص ۲۷۱ و فخر

رازی، ج ۱۹، ص ۵۱ و طباطبائی، ج ۱۲، ص ۶ و اصفهانی، ج ۷، ص ۶۰).

۱۶. * هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ

بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا * (احزاب/۴۳).

مراد از نور در این آیه موارد زیر هست:

«نور یعنی ذکر خدا.» (طباطبائی، ج ۱۶، ص ۴۹۳)

«مقصود از نور، اسلام، دانش و معرفت است.» (اصفهانى، ج ۱۰، ص ۲۳۹)

۱۷. * وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * (زمر/۶۹)

علامه در میزان به نقل از تفسیر الکشاف بیان می‌کند ممکن است مقصود «حق» هم باشد. (طباطبائی، ج ۱۷، ص ۴۴۶).

۱۸. * لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذَكَرًا لِلْمُتَّقِينَ * ۲۱: ۴۸

۱۹. * إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ * (مائده/۴۴) تورات نور است.

۲۰. * وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ * (مائده/۴۶) انجیل نور است.

۲۱. * يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * (توبه/۳۲)

۲۲. * وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ * (ابراهيم/۵)

۲۳. * هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ * (حدید/۹)

در دو آیه بالا، ظلمت کفر و نور، ایمان است.

۲۴. * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ * (نور/۴۰)

«نور لطف و توفیق خدا است.» (جوامع الجوامع ج ۴ ص ۳۲۰ و الجواهر الثمین ج ۴

ص ۳۳۳)

«نور امامی از فرزندان فاطمه (س) است.» (شریف لاهیجی، ج ۳، ص ۲۹۵)

۲۵. * وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا * (احزاب/۴۶) پیامبر (ص) نور است.

۲۶. * وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ * (فاطر/۲۵)

کتاب آسمانی پیامبران، نور است.

۲۷. * وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * (شوری/۵۲)

«گفتند روح جبرئیل است و گفتند قرآن است و گفتند وحی است.» (روض الجنان ج

۱۷ ص ۱۴۵)

۲۸. * يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ * (حدید/۱۲)

۲۹. * يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا * (حدید/۱۳)

۳۰. * وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ * (حدید/۱۹)

۳۱. * يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَإِيمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ * (تحریم/۸)

در بیشتر تفاسیر، نوری که همراه مؤمنان است، نور ایمان بیان شده است.

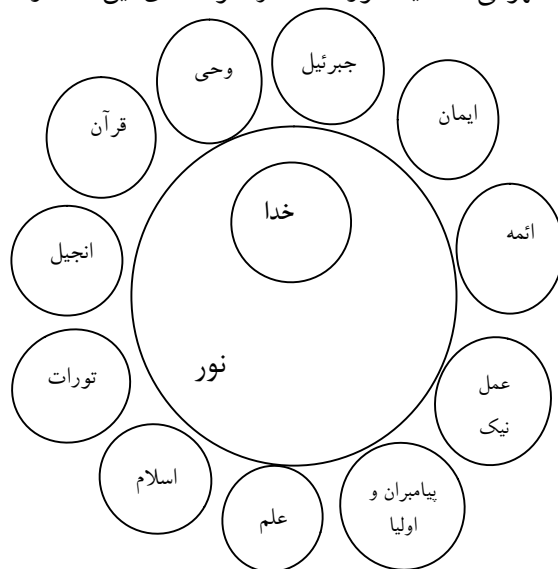
«احتمال دارد نوری که در پیش روی آنان به حرکت درمی آید نور ایمان باشد و نور

دست راستشان نور عمل باشد.» (طباطبایی، ج ۱۹ ص ۵۶۵).

۳۲. * فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الثُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * (تغابن/۸).

نوری که همراه پیامبر فرستاده شده است، نور قرآن است.

نمودار استعاره مفهومی «هدایت نور است» و خوشه‌های این استعاره:



نتیجه

در دیدگاه سنتی استعاره مربوط و محدود به واژه است و زبان استعاری، زبانی ثانویه و انحرافی تلقی می‌شود؛ اما دانشمندان شناختی استعاره را از حصار لفظ و زبان بیرون آوردند و آن را موضوعی مربوط به اندیشه می‌دانند که در سطح مفهوم و اندیشه ایجاد می‌شود. آن‌ها زبان هرروزه‌ی ما را سرشار از استعاره‌های مفهومی می‌دانند و اصولاً زبان بدون استعاره را زبانی مرده تلقی می‌کنند. متون دینی به‌ویژه قرآن کریم ظرفیت استعاری بسیار بالایی دارند و محدود کردن این معانی ژرف در پیمانۀ واژه‌ها، بی‌بهره ماندن از گستره‌ی عمیق و بی‌کران معانی آن‌ها است. در استعاره مفهومی «نور»، خداوند، همان گونه که در قرآن نیز آمده است، نور آسمان‌ها و زمین است و آنچه غیر خداست جلوه‌هایی از نور اوست و مبدأ و مقصد همه این نورها خدا است. پس هر چیزی که به سمت این مقصد می‌رود یا می‌کشد، نور است و هر آنچه از این مقصد باز دارد و مانع رسیدن به آن شود، ظلمت است. در این استعاره خداوند در مرکز و نورالانوار است و اسلام، کتب آسمانی، پیامبران، اولیا، علم و... به‌عنوان خوشه‌های این استعاره در نظر گرفته می‌شوند و چون مقصد همه این‌ها، خداوند است، خود آن‌ها نیز نور و زایل‌کننده تاریکی و ظلمت‌اند.

در همه این مصادیق، نجات از سرگردانی و ظلمت و نشان دادن طریق روشنی و هدف از ملائمت نور و روشنایی است؛ بنابراین هر کس که گرفتار انواع مصداق تاریکی شده است می‌بایست به این نورها چنگ زند تا رهایی یابد و طی طریق الی الله کند که منشا و سرمنزل همه نورهاست.

منابع

۱. ابن عربی ابو عبدالله محی‌الدین محمد (۱۴۲۲ ق) *تفسیر ابن عربی*. تحقیق: سمیر مصطفی رباب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن فارس بن زکریا، ابوالحسین احمد (۱۳۹۹ ق) *معجم مقاییس اللغة*. دار الفکر.
۳. ارسطو. (۱۳۷۱) *رتوریک (فن خطابه)* ترجمه پرخیده ملکی. تهران: اقبال.
۴. سیده نصرت بانو امین (۱۳۶۱) *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*. تهران: نهضت زنان مسلمانان.
۵. عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ ق) *أنوار التنزیل و اسرار التأویل*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶. داوری اردکانی. رضا (و دیگران) (۱۳۹۱)، *زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی*. تهران: هرمس.
۷. السید رضی، ابوالحسن محمد بن حسین (۱۴۰۷ ق) *تلخیص البیان فی مجازات القرآن*. تهران: موسسه الطبع و النشر للوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.
۸. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۸) *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: آگاه.
۹. صدر التألهین. محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶) *تفسیر القرآن الکریم (صدر)*. قم: انتشارات بیدار.
۱۰. صفوی، کورش. (۱۳۸۹) *زبان‌شناسی و ادبیات*. ت. بورشه ... و دیگران (ترجمه کورش صفوی). تهران: هرمس.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴) *تفسیر المیزان*. مترجم: موسوی همدانی، سید محمدباقر، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. محمد بن حسن. *التبیان فی تفسیر القرآن*، دار احیاء التراث العربی، بیروت: بی تا.
۱۳. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ ق) *تفسیر نورالتقلین*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۱۴. فخرالدین رازی. ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ ق) *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. قائمی نیا. علیرضا (۱۳۸۸) *تقش استعاره‌های مفهومی در معرفت دینی*، قیسات. سال چهاردهم. زمستان ۱۳۸۸. صفحه ۸۸ تا ۱۰۲
۱۶. مترجمان (۱۳۶۰) *ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات فراهانی، تهران.
۱۷. هوشنگی حسین، سیفی پرگو محمود (۱۳۸۸) *استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی*، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، سال اول، شماره ۳

18. Doctorow.E.L, (1977), *false document*, American Review, No 29
19. Kövecses, Zoltan (2010) *Metaphor: A Practical Introduction*. NewYork, oxford university press.
20. Lakoff, George and Mark Johnson (1999) *Philosophy in the flesh: Embodied mind and its challenges to western thought*. The Basic books.

21. Lakoff, George and Mark Johnson(2003) *Metaphors we live by*. The University of Chicago Press.
22. Lakoff, George and Mark Johnson, (1980), *Conceptual metaphor in Everyday Language*. The Journal of Philosophy, Volume 77, Issu 8. New York.
23. Lakoff, George and Mark Johnson. (1985), *The Metaphorical structure of the Human Conceptual System*. Cognitive science.
24. Lakoff, George, (1993), *the contemporary theory of metaphor*. Cambridge university press. New York
25. Lee. David, (2001) *Cognitive Linguistics*, New York, Oxford University Press.
26. Shokr, M. B. "The metaphorical concept 'life is a journey' in the *Qur'an*: a cognitive-semantic analysis." *Linguists List J* 10 (2006): 94-132.
27. Winter. Gibson (1981), *Liberating creation: foundations of religious social ethics*, crossroad, New York